بررسی عبارت شیخ در مقدمه تبیان

الآن میخواهم عبارت شیخ را بخوانم و جلو برویم و ببینیم چه میفهمیم. عبارت شیخ این است:

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[۱]

«و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء»؛ ترجمه عبارت محضر شما نیازی نیست. ولی برای اینکه ذهن بهخوبی حاضر شود، ترجمه میکنیم. این «غیر» نقش خیلی مهمی دارد. این «غیر» یعنی چه؟ ما الآن طبق فرمایش صاحب حدائق و صاحب مفتاح الکرامه -که فرمودند قد یعطی- و همچنین سائرینی که گفتند شیخ در تبیان اینطور میگوید، جلو میرویم و «غیر» را معنا میکنم.

شیخ چه فرمودند؟ فرمودند شایع نزد اصحاب این است که قرآن به حرف واحد بر نبی واحد نازل شده، **«غیر انهم اجمعوا»**؛ شیعه روایاتی داشتهاند که قرآن یکی است و قرائت یکی است و ملک وحی یک قرآن را آورده، غیر انّالشیعه؛ شیعه بعد از این اختلافاتی که در امت آمده با این صحنه امت مواجه شدهاند که این قرائات هست. حال شیعه با این قرائاتی که هست چطور رفتار کند؟ بیایند بگویند ما یک قرائت را میگیریم و تمام؟! درایننصورت که معروف میشوند و خلاف تقیه میشود. ائمه هم که دستور دادهاند «کما یقرء الناس» شما هم بخوانید. پس شیعه چه کار کرده است؟

شیعه اجماع کرده؛ با اینکه در دلشان نیست؛ ثبوتا میگویند که تنها یکی از این قرائات درست است، اما ممامشات خارجی و رفتاری کردهاند. گفتهاند اگر هر کدام را بخوانید درست است. تا زمان ظهور امام علیهالسلام هر کدام از اینها را بخوانید درست است. پس اجمعوا یعنی ولو آنها میدانند قرآن واحد است، غیر انهم در عمل رخصت و ممامشات کردهاند. از باب اینکه امت اسلامی فعلاً مبتلا هستند چارهای نیست. پس معنای «غیر» این شد که بهخاطر رخصت و ناچاری اجماع کردهاند. ولی قرآن یکی بیشتر نیست.

«غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء»؛ آن چیزی که بین قراء مشهور است و متداول است.**«و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ»؛** هر قرائتی که بخواهد میتواند بخواند. در این رکعت این را میخواند و در آن رکعت آن را. اینها از قدیم جزء واضحات بوده.**«و كرهوا تجويد»**؛ در تبیان تجوید دارد و در مجمع تجرید دارد. ظاهراً اولی تجرید است که با معنا جورتر است. ولو تجوید

هم وجهی دارد، نمی‌توان گفت قطعاً غلط است.

«و کرهوا»؛ اصحاب ما کراهت داشته‌اند، نخواستند «تجری قراءة بعینها»؛ از بین این قرائات متداول نخواستند یکی از آنها را انتخاب کنند. **«بل أجازوا القراءة بالمجاز»**؛ بلکه اجازه دادند هر چه که مجاز است را قرائت کنند.**«أذي يجوز بين القراءة»**؛ مگر غیر مجاز هم داریم؟! بله، شواذ. من اینها را به‌عنوان قرائن منفصله بعداً عرض می‌کنم؛ خود مرحوم شیخ به مواردی می‌رسد که می‌فرمایند در شواذ این قرائات هست اما «لایقرأ به». با اینکه قرائت شده و روایت شده، اما لایقرأ به. اجازه ندارید بخوانید. اینها شواذ است. «بالمجاز»؛ مجاز کدام است؟ المتداول؛ آن چه که مشهور باشد و متداول باشد. همین جور که نمی‌شود بگویی هر چیزی را بخوانیم. خب اگر رخصت است، اگر تقیه است دیگر متداول یعنی چه؟ همین که یکی از آنها مشهور شد، دیگر می‌توان خواند؟ علی ای حال می‌گویند که باید مجاز باشد.

«و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر»؛ ممنوع نکرده‌اند، خب چه چیزی را ممنوع نکرده‌اند؟ یعنی تعدد قرائات را ممنوع نکرده‌اند؟ جواز قرائت به متعدد را ممنوع نکرده‌اند؟ ای این «کرهوا»، لم یبلغوا شده؟ ظاهر عبارت این است که کلمه «بلغ» به «کرهوا» می‌خورد. «کرهوا تجری..» اما «و لم یبلغوا هذا الکراهه حد التحریم و الحظر». یعنی نزد شیعه حرام نیست که یک قرائت را انتخاب کنیم، اما مکروه است که بگویی تنها قرائت حمزه و تمام. چرا؟ مثلاً چون امام صادق به او اقراء کرده است.

خب اگر می‌خواستند ممانعت کنند اهلسنت که قراء سبعه را قبول دارند، چرا کرهوا؟ از باب ناچاری بوده؟ تقیه بوده؟ مدارات بوده؟ خب «کرهوا» از کجا؟ تناسب حکم و موضوع را ببینید. ناچار بودند، حال که ناچار بودند همه را تجویز کرده‌اند؛ خب اینکه خلاف ناچاری است. اگر شما ناچار هستید خب بگویی شیعه تنها یکی را می‌خواند. کما اینکه عده‌ای از کتابهای تفسیری می‌گویند تنها حفص از عاصم را می‌خوانیم. آسمان به زمین آمده؟! خب روز اول هم شیعه همین کار را می‌کرد. در ذهن شیخ چه چیزی هست که می‌گویند «کرهوا»؟ آن جور که ما معنا کردیم «کرهوا» جور در نمی‌آید. من مکرر این عبارت را خوانده‌ام. شیخ چه می‌خواهند بگویند؟ اول می‌گویند حرف واحد و بعد می‌گویند «غیر»؛ غیر اینکه شیعه ناچار بودند مدارات کنند! مدارات که کردند چه کار کردند؟ همه قرائات متداول –نه غیر مجاز- را جایز دانستند و کراهت داشتند که یکی از آنها را انتخاب کنند. چرا؟ کسی که ناچار است، همه را انتخاب می‌کند؟! یعنی کاری می‌کند که نمازش باطل قطعی بخواند؟! خب می‌تواند به فتوای مرحوم آسید احمد خوانساری عمل کند. فطرت شیعه اقتضاء می‌کرد به فتوای آسید احمد عمل کنند. کما اینکه آسید احمد همه روی ارتکازی که الآن داریم این فتوا را داده‌اند. تخییری ابتدایی کرده‌اند. یعنی از اول یکی را انتخاب کن و همان را تا آخر بخواند. نه اینکه بگویی حرف واحد است و در عمرت می‌توانی همه را بخوانی. در نمازت هم هر کدام را که می‌خواهی بخوان. لذا اینکه از روی ناچاری نیست.

این را به این خاطر عرض می‌کنم که «کرهوا» از حیث تناسب حکم و موضوع با «غیر انّ» که ما معنا کردیم خیلی جور نیست. باید ببینیم که شیخ «کرهوا» را چطور می‌فهمد.

شاگرد: در فضای تقیه می‌توانند به این صورت بگویند چرا از تجری کراهت دارند؟ چون تجری بیشتر در فضای «نزل» است. یعنی یکی است. اگر تجری قرائت کنی شناخته می‌شوی اما چون «نزل من عند واحد» است، لم یبلغوا بذلک حد التحریم. چون بالأخره درست است که «نزل من عند واحد».

استاد: «حد التحریم» یعنی اگر تقیه واجب است خب اگر یکی را انتخاب کنی شناخته می‌شوی لذا باید حرام باشد.

شاگرد: تقیه درجات دارد. تقیه خوب است چون شناخته نشوی اما چرا می‌فرمایند «لم یبلغوا حد التحریم» چون بالأخره خودشان سبع هستند و اینها را گفته‌اند.

استاد: عرض کردم که من قبلاً فرمایش شما را نوشته ام. تحلیل سه-چهار سال پیش را اگر ببینید همین محتوا است. یعنی شیعه چون ناچار بوده کاری کرده که ثبوتا معتقد به حرف واحد بودند و عملاً و رخصتا گفته‌اند حال که ما باید همراه شما باشیم کاری می‌کنیم که کلاً همراه شما باشیم. خودمان را به یکی از شماها ممتاز نمی‌کنیم. اما صحبت سر این است که دنباله‌اش «کره‌وا» دارد «یتداولها القراء بالمجاز». «کره‌وا تجری بعینها» دارد. لذا سؤالی که من عرض کردم با ذیل عبارت بیشتر جلوه می‌کند. چون قرینه متصله نبود. به همین خاطر هم بود که من مدت ها بدنبال قرینه منفصله می‌گشتم. همین شیخی که بعداً می‌گویند «کله صواب»، الآن می‌خواهیم ذیل عبارت را ببینیم.

شاگرد: شیخ علاوه‌بر سبع متداول را حرام می‌دانند؟ «ان لم یبلغوا» طرف مقابل «اجازوا» باشد. یعنی طرف مقابل متداول را نهی نکرده‌اند. آن هایی را که آنها مجاز می‌دانند ما هم مجاز می‌دانیم. اما قرائات علاوه‌بر آنها را نیز نهی نمی‌کنند.

استاد: در این عبارت شیخ چهار-پنج احتمال هست. یکی اینکه در «و لم یبلغوا حد التحریم»، تحریم مقابل چیست؟ یکی اینکه تحریم مقابل اصل «اجازوا» است. یعنی «اجمعوا و اجازوا و لم یبلغوا حد التحریم»، چرا تحریم؟ به‌خاطر اینکه حرف واحد است. وقتی حرف واحد است غیر از کلام خدا حرام می‌شود. پس اقتضاء حرف واحد این بود که «یحرّموا قرائات متعدد» را. این یک احتمال است. احتمال دوم فرمایش شما است. احتمال سوم هم همان است که الآن عرض کردم؛ یعنی مقابل کراهت باشد. در «بلغ» بیشتر ذهن سراغ «کره‌وا» می‌رود. «کره‌وا و لم یبلغوا»؛ یعنی کراهت به طرف حرمت است اما لم یبلغوا. بیشتر اولویت را به آن می‌دهیم.

این ابتدای کلام ایشان است؛ روی این فرض که «غیر انهم» یعنی ناچار بودند و مماشات کردند. بعد فرمودند:

> و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (علي سبعة أبواب)و كثرت في ذلك رواياتهم. و ال معني للتشاغل بإيرادها. و اختلفوا في تأويل الخبر، فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال[۲]

«و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف) و في بعضها: (علي سبعة أبواب) و كثرت في ذلك رواياتهم»؛ یعنی آنها می‌گویند که این حدیث خیلی معروف است. «و ال معني للتشاغل بإيرادها»؛ ما مشغول به اینها نمی‌شویم.

«و اختلفوا في تأويل الخبر، فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان»؛ این سبعة معان همان است که وقتی مرحوم طبرسی در مجمع البیان خلاصه کردند گفتند عمده آنها «حملوه علی ظاهر اللفظ». یعنی سراغ معنا نرفته اند. مرحوم شیخ اینها را هم می‌گویند. روایت را هم می‌آورند، تا آن جا که فرمودند:

> و قال آخرون:[نزل القرآن علي سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا علي حدها، فصار ما اجمعوا عليه ماناعًمما اعرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل علي سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو أذي اختاره الطبري. و قال بعضهم: [هي علي سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنهال يوجد حرف قرئ علي سبعة أوجه[۳]

«و قال آخرون: [نزل القرآن علي سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل هلم. و يقال»؛ این نسخه تبیان اشتباه است. در مقدمه مجمع که از تبیان آورده درست است. نمیدانم چاپ جدید حتماً باید اینها را تصحیح کرده باشد. عبارت این است: «مثل هلم و تعال»، شاید در نسخه اصلی تبیان «اقبل» هم باشد.

«من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها»؛ یعنی خودشان مرادف بیاورند ای هر کدام را که خواستند بخوانند.«ثم اجمعوا علي احدها»؛ بر یکی از آنها اجماع کردند«**فصار ما اجمعوا عليه ماناعًمما اعرضوا عنه**»؛ اجماع مسلمانان میزان کار شد و «اعرضوا عنه» هم کنار رفت.

«و قال آخرون: [نزل علي سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو أذي اختاره الطبري»؛ اختاره الطبری همان قول قبلی است که میگوید مرادف میآورند. این هایی که در کوشه آوردهاند درست نیست. باید ببینیم نسخه تبیان جدید چه کار کردهاند.

شاگرد: «اجمعوا علی احدها» به چه معنا بود؟

استاد: یعنی یکی از «هلّم، اقبل و تعال». در آیه تنها «تعال» خواندهاند و از «هلّم و اقبل» اعراض کردهاند.

شاگرد: «اجمعوا» یعنی از جیب خودشان بوده؟

استاد: این خودش دم و دستگاهی دارد که از جیب خودشان بوده ای نه؛ اینکه مکی بن ابیطالب چه گفته فعلاً وارد ش نمیشوم. فعلاً میگویم که این عبارت خیلی مهم است. بعداً هم عرض میکنم. اصلاً یکی از چیزهایی که ذهنیت مرحوم شیخ را برای حرف واحد توضیح میدهد همین است. همینی است که ایشان در ذیل «سبعة احرف» این را آوردهاند.

«و قال بعضهم»؛ ابوعبید قاسم بن سلام است.**«هي علي سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنهال يوجد حرف قرئ علي سبعة أوجه»**. این حرف قاسم بن سلام بود.

> و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة: أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها في الكتاب و لا يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَلْ نُجازي إِلاَّ الْكَفُورَ! بالنصب و النون و هل يجازي إلا الكفور! بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.

> و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسفارنا علي الخبر. ربنا باعد علي الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و لا يزيل صورتها نحو قوله تعالي: كَيْفَ نُنْشِزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله:إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً و الازقية. و كالصوف المنفوش و كالعِهْنِ الْمَنْفُوشِ و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ و طلع. السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله:...[۴]

«**و قال بعضهم**»؛ این بعض، ابن قتیبه است. ابوالفضل رازی معاصر مرحوم شیخ بوده، این هفت وجه را دارد. ابن جزری هم در مقدمه النشر از او نقل می‌کند. اما او فعل و اسم و ... و اصلاً بیانات دیگری دارد. این چیزی که مرحوم شیخ در اینجا نقل کرده‌اند تا جایی که ما خبر داریم اولین کسی که این را آورده ابن قتیبه در اویل مشکل القرآن است. در سال ۲۷۰ و خورده‌ای وفات کرده. یعنی ابن قتیبه برای قرن سوم است. حدود ۱۹۰ سال قبل از مرحوم شیخ وفات کرده. علی ای حال مرحوم شیخ این را از او می‌آورند.

«**وجه الاختلاف في القراءات سبعة**»؛ یعنی ممکن است هفت جور اختلاف کنند. نه اینکه یک کلمه را هفت جور بخوانند. بلکه در کل اختلافات هفت جور اختلاف ممکن است. بعد مرحوم شیخ شروع می‌کنند به تفصیل گفتن. کما اینکه صاحب مجمع هم همه اینها را به تفصیل می‌آورند. جالب این است که از این هفت جور، تنها سه جورش با رسم المصحف موافق است. چهار مورد از آن هایی که شیخ الطائفه و ده نفر از علماء اهلسنت می‌گویند، با رسم المصحف مخالف است.

تا جایی که به اینجا می‌رسند:

> و هذا الخبر عندنا و ان كان خبرا واحدا لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه علي ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه[۵]

«**و هذا الخبر عندنا**»؛ یعنی همین سبعة احرفی که گفتند نزد آنها مشهور است، «و ان کان خبرا واحدا»؛ نزد ما مثل آنها متواتر نیست. این خبر را داریم اما خبر واحد است.«لا يجب العمل به»؛ که در کلمات مفصل تکرار شده «ان الخبر الواحد لا یوجب علما و لا عملا»، نه موجب علم می‌شود و نه بر آن عمل مترتب می‌شود.

«**فالوجه الأخير**»؛ یعنی ولو خبر واحد است، اگر بخواهیم به آن اعتناء کنیم و آن را معنا کنیم،«أصلح الوجوه»؛ از وجه ها و معانی دیگر بهتر است. همه اینها را رد می‌کنند. از وجه ابوعبید که گفت لغات است، بهتر است. از وجه طبری که گفت مرادف بیاوری بهتر است. چرا؟ مهم تعلیل است. یعنی مفتاحی که در ذهن من قرینه متصله شد و عرض کردم عیدی غدیر بود، تعلیل آن است. شیخ می‌خواهند بین حرف‌های اهلسنت، این را بر آنها ترجیح بدهند. یک قول چه بود؟ «نزل القرآن علی سبعة احرف» یعنی هفت لغت فصیح. یکی گفت سبع لغات مترادف مثل هلّم، اقبل، تعال. خب جناب شیخ بگویید نزد ما هم خبر واحد است اما به‌معنای سبع لغات است؛ چرا شما می‌گویید اصلح الوجوه در این روایت امامیه، وجه اخیر است؟ می‌گویند: «علي ما روي عنهم عليه

السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه«؛ ائمه فرمودهاند آن چه كه قراء در آن اختلاف مىكنند جايز است بخوانيد.

بنابراين اگر «سبعة احرف» بهمعناى «هلّم، اقبل، تعال» بود، قراء كه در آنها اختلاف نكردهاند، چون يكى از آنها ماندهـ. پس از اينكه ائمه فرمودهاند همه اختلافات را بخوانيد معلوم مىشود «نزل القرآن على سبعة احرف» يعنى سبعة احرف اين اختلاف قرائات را پوشش مىدهد.

شاگرد: اين همان «غير انهم اجمعوا» است.

استاد: احسنت، به اندازه دو-سه دقيقه عرضم را مىگويم روى آن تأمل كنيد تا فردا.

---

[1]تفسير التبيان ج١ ص٧

[2]همان

[3]همان

[4]همان ص٨

[5]همان ص٩

بازبينى #2
ايجاد شده 16 آوريل 2024 13:43:32 توسط ... .
به روزرسانى شده 23 مه 2024 12:38:40 توسط ... .